

Mandanipur's Syncretic Personality in the Del Dadegi (Enamored of Love) Novel

Fatemeh Sadat Taheri ¹, Fatemeh Bahmani ²

¹ Assistant Professor of Persian Language and Literature Group of Kashan University

² MA Student of Kashan University

*Corresponding author: Taheri@kashanu.ac.ir

DOI:

Received: 08 March, 2018

Revised: 03 July, 2018

Accepted: 18 Augu, 2018

ABSTRACT

After the Revolution the Persian literature was influenced by the great Epic and the creation of many works, including prose and written, in various literary forms, especially the fiction with this theme, confirms the views of the schools of social critique and the importance and magnitude of the war for the Iranian people, especially the literary ones. Along with many stories that have completely reflected this theme, there are other works that indirectly and perhaps more effectively reflect this great incident with a charm and eloquence completely, that can cite "Del Dadegi (Enamored of Love)" Novel by Shahriar Mandanipour. The author, in the various events of his story, allocates an episode to go to war of one of the main characters of the story (Kakaee), which along that by correct selection of characters other than the main character, all are specific to this episode and a syncretic characterization; that is from three direct, indirect, and Stream of consciousness (narrative mode), takes into account the proper manner with this part. Although Del Dadegi (Enamored of Love) is an index model of Stream of consciousness, but Mandanipour have less attention to the presentation of inner of the characters in the episode of the front, whose characters are not able to focus on their internal struggles because of intense external exertion, and he considered to mostly indirectly method among characterization types. For the first time in this article, the author attempts to introduce the characters of this novel and to studies kinds of character and its characterization to determine author's power for syncretic characterization in how extent is effective in the success of the author and the reader's impressionability and setting appropriate to the atmosphere of the war.

Key words: Epic Literature, Shahriar Mandanipour, Storied Studies, Characterization.

شخصیت پردازی تلفیقی مندنی پور در رمان دل دلدادگی

فاطمه سادات طاهری¹، فاطمه بهمنی²

1. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان

2. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه کاشان

*نویسنده مسئول مقاله Email: Taheri@kashanu.ac.ir

DOI:

پذیرش: 97/05/27

اصلاح: 97/04/12

دریافت: 97/01/08

چکیده

اثرپذیری ادبیات فارسی پس از انقلاب از حماسه بزرگ دفاع مقدس و آفرینش آثار بسیاری اعم از منشور و مکتوب در انواع مختلف ادبی بویژه ادبیات داستانی با این مضمون، مؤید نظریات مکاتب نقد اجتماعی و اهمیت و عظمت جنگ تحمیلی برای ملت ایران و بخصوص اهل ادب است. در کنار داستانهای زیادی که کاملاً به انعکاس این موضوع پرداخته‌اند، آثار دیگری نیز هست که به شیوه غیرمستقیم و شاید مؤثرتر این حادثه بزرگ را با شیوایی و جذابیتی کامل بازتاب داده‌اند؛ از جمله آنها می‌توان به رمان «دل دلدادگی» شهریار مندنی پور اشاره کرد. نویسنده در بین حوادث مختلف تشکیل‌دهنده داستانش، اپیزودی را به جبهه رفتن یکی از شخصیت‌های اصلی داستان (کاکایی) اختصاص می‌دهد که در سایه آن با انتخاب صحیح شخصیت‌هایی که جز شخصیت اصلی، همه مختص این اپیزودند و شخصیت پردازی تلفیقی؛ یعنی آمیزه‌ای از سه شیوه شخصیت پردازی مستقیم، غیرمستقیم و جریان سیال ذهن، شیوه متناسب با این بخش را در نظر می‌گیرد. هرچند دل دلدادگی نمونه شاخص رمان جریان سیال ذهن است؛ ولی مندنی پور در اپیزود جبهه که شخصیتها به دلیل درگیریهای شدید بیرونی نمی‌توانند بر کشمکشهای درونی خود تمرکز کاملی داشته باشند، توجه کمتری بر ارائه درون شخصیتها داشته و از میان شیوه‌های شخصیت پردازی عمدتاً به شیوه غیرمستقیم توجه کرده است. نگارنده برای اولین بار در این مقاله می‌کوشد ضمن معرفی شخصیت‌های بخش جبهه این رمان، انواع شخصیت و شخصیت پردازی آن را بررسی کند تا مشخص کند قدرت شخصیت پردازی تلفیقی نویسنده تا چه اندازه در موفقیت نویسنده و اثرپذیری خواننده و فضا سازی متناسب با حال و هوای جنگ مؤثر بوده است.

واژگان کلیدی: ادبیات دفاع مقدس، رمان دل دلدادگی، شهریار مندنی پور، شخصیت پردازی.

مقدمه

آثار ادبی که در واقع بیانگر اندیشه‌ها و احساسات پدیدآورندگان خویشند، همواره تحت‌تأثیر عوامل اجتماعی، تاریخی و محیطی آفرینندگان خود قرار دارند؛ چنانکه اجتماع را قوی‌ترین عامل موثر بر آثار ادبی می‌شمارند. یکی از حوادث اجتماعی که ادبیات فارسی پس از انقلاب را بشدت تحت‌تأثیر قرارداد، حماسه هشت سال دفاع مقدس بود که خود پیش‌زمینه آفرینش آثار بسیاری در ادبیات فارسی شده است. ادبیات داستانی که در واقع انعکاس‌دهنده زندگی واقعی است، شاید بیش از دیگر انواع ادبی این واقعه را بازتاب داده باشد؛ البته در بین داستانهای معاصر بعضی داستانها کاملاً به مضمون دفاع مقدس اختصاص دارند؛ درحالی‌که بعضی از آنها نیز چون بیانگر ماجراهایی هستند که در دوران جنگ تحمیلی اتفاق افتاده یا تحت تأثیر آنها به وجود آمده‌اند، به شیوه غیرمستقیم به انعکاس این موضوع پرداخته‌اند؛ اما چنان جنگ و حوادث آن با تار و پود داستان و زندگی شخصیت‌های آن داستان درآمیخته که خواننده می‌تواند در بین داستان اصلی، داستان مستقلی درباره جنگ و جبهه نیز بخواند، که نه تنها اثربخشی این داستانها کمتر از داستانهای دسته اول، که خوانندگان خاص خود را دارد، نیست که چه بسا بیشتر از آن باشد؛ از آنجا که شاید بعضی خوانندگان که به هر دلیلی به مطالعه داستانها یا رمانهای دفاع مقدس نمی‌پردازند در سایه یک داستانی که ظاهراً به این موضوع اختصاص ندارد با ادبیات پایداری نیز آشنا می‌شوند و مطالعات خود را به این سمت نیز سوق می‌دهند. یکی از این داستانها، رمانی حدوداً هزار صفحه‌ای به نام «دل‌دلدادگی» اثر شهریار مندنی‌پور است. این داستان که از نظر تقویمی بین سالهای 1360 تا 1369 در ناحیه شمالی ایران اتفاق می‌افتد، در اصل درباره دختری به نام «روج» است که ابتدا قرار است با پسرخاله‌اش، «کاکایی»، که چندان هم مطابق میل او نیست، ازدواج کند؛ اما پس از رفتن او به سربازی که همان جبهه است به جای وی با دبیری تهرانی الاصل به نام داوود ازدواج می‌کند.

مندنی‌پور در داستانی بلند و مستقل برای بیان حوادث مرتبط با کاکایی در زمان حضور در جبهه به ترسیم فضای جبهه و جنگ می‌پردازد و در این اپیزود حوادثی می‌آفریند که بسیار زنده و اثرگذار است به گونه‌ای که خواننده با تمام وجود می‌تواند بخشی از فضای جبهه را در ذهن خود تجسم کند. از آنجاکه رمان، کاملترین قالب داستانی است و حجم نسبتاً زیادی دارد به بهترین نحو می‌تواند اجزای تشکیل‌دهنده داستان را به نمایش بگذارد. سازه‌های داستانی؛ شامل پیرنگ، شخصیت، درون‌مایه، موضوع (سوژه)، زمان و مکان،

فضا، روایت و لحن است که از بین آنها عنصر شخصیت علاوه بر اینکه بر دیگر عناصر داستان تأثیر می‌گذارد، پایه و عنصر اصلی شکل‌گیری داستان است به گونه‌ای که بدون حضور شخصیت، شکل‌گیری داستان غیرقابل تصور و محال است. شخصیت داستانی به مرور زمان اهمیت بسیاری یافته است تا جایی که در مواقع بسیاری، داستان فقط داستان شخصیت است و نقطه اوج داستان می‌تواند صرفاً تحول یک شخصیت باشد. (مندنی پور، 1383: 43) نویسنده باید با استفاده از شیوه‌های شخصیت پردازی، شخصیت‌های داستان را به خواننده بشناساند تا خواننده بتواند با آنها ارتباط برقرار کند و همذات پنداری کند.

شهریار مندنی پور از نویسندگان معاصر است که توجه او به فرم و ساختار داستان در تمامی داستان‌های وی محسوس است. رمان دل‌دل‌دادی وی نسبت به داستان‌های کوتاه‌تر ساده‌تر است و فضای واقع‌گرایانه‌تری دارد؛ اما مندنی پور در این رمان نیز به فرم داستان توجه بسیار داشته است و با قراردادن کانون روایت داستان در ذهن شخصیت‌های مختلف، خواننده آسان‌طلب را برای دستیابی به ساختار داستان دچار مشکل کرده است. مندنی پور برای این اپیزود شخصیت‌های خاص متناسب با این بخش را می‌آفریند و از شخصیت‌های داستان اصلی در این بخش فقط کاکایی حضور مستقیم دارد و برای اینکه طرح داستان آسیبی نبیند بعضی از شخصیت‌های دیگر؛ مانند روجا، پدر و مادرش و پدر خود کاکایی از طریق حدیث نفسها و تک‌گویی‌های درونی کاکایی که شخصیت اصلی این اپیزود هم است به خواننده شناسانده می‌شوند تا نیاز به مراجعه خواننده به قسمت‌های قبلی داستان نباشد. نویسنده در رمان دل‌دل‌دادی از سه شیوه شخصیت‌پردازی مستقیم، غیرمستقیم و ارائه درون شخصیت‌ها که بیشتر مخصوص به داستان‌های جریان سیال ذهن است، استفاده کرده است. مندنی پور در اپیزود جبهه که به صورت درخشانی در این رمان ارائه شده نیز از شیوه شخصیت‌پردازی تلفیقی استفاده کرده است هرچند در این بخش به جز شخصیت کاکایی دیگر شخصیت‌ها تک‌گویی درونی و حدیث نفسی ندارند، وی با نشان دادن ذهن کاکایی که هم در اپیزود اصلی و هم در اپیزود جبهه، شخصیت اصلی است، توانسته توانایی خود را در این شیوه شخصیت‌پردازی نشان دهد و کاربرد همین شیوه موجب شده خواننده بتواند با خواندن ذهن کاکایی بدون ارجاع به بخش‌های دیگر داستان از گذشته وی آگاه شود، و این بخش به صورت داستان کاملاً مستقل درآید. هرچند آثاری؛ مانند "داستان نویسی جریان سیال ذهن" از حسین بیات و کتاب "جنگ از سه دیدگاه: نقد و بررسی بیست رمان و داستان بلند جنگ" از محمد حنیف، به صورت بسیار کلی به نقد و بررسی‌هایی درباره رمان دل‌دل‌دادی پرداخته‌اند؛ اما تاکنون مقاله یا کتابی که به شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی رمان دل‌دل‌دادی و بویژه بخش جبهه این رمان پرداخته باشد، نوشته نشده است.

ولی در حوزه مطالعات داستانی می‌توان به مقاله « بررسی عناصر رمان دا از دیدگاه نشانه معنا- شناختی» از آقای دکتر روح اله قاسمی در مجله آموزش زبان و ادبیات و زبان شناسی به چاپ رسیده که به بررسی عناصر این رمان با رویکرد نشانه معنا-شناختی می‌پردازد. (Ghasemi, 2018: 121-139)

نگارنده در این مقاله پس از معرفی شخصیت‌های مهم در بخش جبهه و جنگ این رمان که خود داستانی مستقل است، می‌کوشد شیوه شخصیت‌پردازی و انواع شخصیت‌های این بخش از رمان را بررسی کند.

رمان جریان سیال ذهن

چنانکه گفته شد رمان داستانی با حجمی کمابیش طولانی است که یگانه گونه ادبی در حال رشد است (باختین، 1387: 36)؛ از این رو رمان نویسان شیوه‌های جدیدی را برای روایت داستان خود برمی‌گزینند که شیوه جریان سیال ذهن یکی از آن شیوه‌هاست. اصطلاح جریان سیال ذهن را نخستین بار ویلیام جیمز، روانکاو آمریکایی قرن نوزدهم، در کتاب «اصول روانکاوی» (1890) به معنی جریان مداوم اندیشه در ذهن آورده است. (داد، 1390، 181) «داستانهای جریان سیال ذهن را به دلیل رویکرد ویژه به مفهوم زمان، داستان زمان نیز می‌نامند. در این گونه داستانها گذشته و آینده از زمان حذف می‌شوند تا از لحظه حال کشف و شهودی محض به دست آید. در چنین حالتی، ترتیب و توالی پیوسته زمان جای خود را به تراکم درهم تنیده خاطراتی می‌دهد که در ذهن شخصیت‌های داستان نه براساس تقدم و تاخر زمانی؛ بلکه بر اساس میزان عمق تجربه نظام یافته‌اند و گذشته و حال و آینده کاملاً در هم آمیخته‌اند.» (بیات، 1387: 118)

تعریف شخصیت (Character)

واژه کاراکتر از کلمه "karassei" به معنی حکاکی کردن و عمیقاً خراش دادن ریشه گرفته است. در یونان قدیم این واژه برای طرح‌های منثوری به کار می‌رفت که مجموعه‌ای از تیپ‌های مختلف آدم‌ها بود که گرد هم آمده بودند. این نوع نوشته را تئوفراستوس (287 تا 372 ق.م) شاگرد ارسطو پایه گذاری کرد. (عبدالهیان، 1381: 53) اهمیت عنصر شخصیت تا حدی است که ویرجینیا وولف می‌گوید: «من معتقدم سروکار همه رمانها... فقط با شخصیت است و فقط برای طرح و ترسیم شخصیت است که قالب داستان را طرح افکنده‌اند.» (آلوت، 1380: 503)

معرفی شهریار مندنی پور و رمان دل دلدادگی

شهریار مندنی پور از نویسندگان نسل سوم داستان نویسی شمرده می‌شود که در سال 1335 در شیراز متولد شد. مجموعه داستانهای "سایه‌های غار" (1368)، "هشتمین روز زمین" (1371)، "مومیا و عسل" (1375)، "ماه نیمروز" (1376)، داستان بلند "راز" برای نوجوانان (1376)، مجموعه داستان "شرق بنفشه" (1377)، رمان "دل دلدادگی" (1377) و مجموعه داستان به هم پیوسته "آبی ماورای بحار" (1383) از آثار اوست؛ همچنین وی درباره شگردها و عناصر داستان کتاب "ارواح شهرزاد" را نوشته‌است.

رمان دو جلدی 928 صفحه‌ای دل دلدادگی به شیوه جریان سیال ذهن نوشته شده است که به سه حادثه بزرگ تاریخ ایران؛ یعنی حوادث انقلاب، جنگ ایران و عراق و زلزله رودبار می‌پردازد؛ البته بخش حوادث انقلاب این داستان به صورت مبهم روایت می‌شود و فقط دیدی کلی درباره درگیریهای زمان انقلاب به خواننده می‌دهد و بیشتر به زندگی شخصی داوود، همسر روجا، توجه دارد. برجستگی خاص رمان دل دلدادگی استفاده از شیوه جریان سیال ذهن است که با انتخاب این شیوه و برداشتن حجاب بین خواننده و ذهن شخصیتها باعث شده‌است، خواننده شناخت کاملی از شخصیتها به دست آورد. منتقدان و نویسندگان بسیاری رمان دل دلدادگی را تحسین کرده‌اند و آن را جزء رمانهای محبوب خود می‌دانند؛ از جمله سمین دانشور که به طور جزئی‌تر به این رمان توجه کرده و از کاکایی به عنوان شخصیتی که بخوبی ساخته شده، نام برده است. «اما... کاکایی هم فوق العاده است. عاشق روجا، گالش، عاشق جبهه... راه حلش هم رفتن به جبهه بود... مویه‌ای که بر سمیر می‌کند فوق العاده است... کاکایی خیلی طبیعی ساخته شده، گالشها همین‌طورند: قوی هیکل و معمولاً بینی‌هایشان هم دراز است...» (آبادیان، 1379: 56-55) اپیزود جبهه این رمان به طور جداگانه می‌تواند خود داستان بلندی باشد؛ چنانکه گفته شد تنها شخصیتی که در این اپیزود با دیگر بخشهای رمان ارتباط دارد، کاکایی است که شخصیت‌پردازی هنرمندانه مندنی‌پور باعث شده، مهمترین اتفاقات گذشته کاکایی در جبهه در ذهنش بازسازی شود و خواننده به کمک این فلش بکها (بازگشت به گذشته) می‌تواند به شناخت کاملی از وی دست‌یابد. مندنی‌پور که مدتی در جبهه بوده به گفته خودش با نوشتن داستانهایی قصد داشته است، دین خود را به جنگ ادا کند؛ چنانکه حنیف در بررسی رمان دل دلدادگی می‌نویسد اگرچه جنگ در حاشیه حوادث اصلی داستانش قرار گرفته است؛ اما همین مقدار کم چنان جاندار و زنده ارائه می‌شود که مخاطب می‌تواند حال و هوای جنگ را کاملاً احساس کند. (حنیف،

(46:1386)

شیوه‌های شخصیت‌پردازی

1- شخصیت‌پردازی مستقیم: در این شیوه نویسنده با شرح و تحلیل رفتار و اعمال و افکار شخصیت‌های داستانش، آنها را به خواننده معرفی می‌کند. (میرصادقی، 1380: 87)

2- شخصیت‌پردازی غیر مستقیم: زمانی است که نویسنده شخصیت داستانش را آشکارا معرفی نمی‌کند؛ بلکه با نشان دادن عملی از شخصیت، خواننده را متوجه می‌کند که آن شخصیت، دارای چه خصوصیات است. (اسماعیل‌لو، 1389: 71) در این شیوه از عوامل کنش، گفتار، نام، محیط و وضعیت ظاهری استفاده می‌شود. (اخوت، 1371: 142)

1-2- شخصیت‌پردازی از طریق کنش: اعمال هر شخصیت می‌تواند بیان‌کننده ویژگی شخصیتی وی باشد که به دوگونه عادی و غیرعادی تقسیم می‌شود. کنش عادی، عملی است که مرتب تکرار می‌شود و کنش غیرعادی عملی است که فقط یک بار اتفاق می‌افتد. (همان: 143)

2-2- شخصیت‌پردازی از طریق نام: ساده‌ترین شیوه شخصیت‌پردازی استفاده از اسم (عام یا خاص) است. که این اسم معمولاً خنثی و اتفاقی نیست و دارای بار عاطفی و اجتماعی است و نشان‌دهنده خاستگاه فکری نویسنده است. (همان: 164)

2-3- شخصیت‌پردازی از طریق گفتگو (Dialogue): گفتگو یا دیالوگ می‌تواند در میان شماری از آدم‌ها و نه فقط دو تن به تنهایی اتفاق بیفتند و حتی یک شخص واحد هم اگر زمینه گفتگو در او فراهم شود، می‌تواند در درون خود دیالوگ داشته باشد. (بوهم، 1381: 31-32)

2-4- شخصیت‌پردازی از طریق محیط: هر شخصیت باید در برابر محیط خود واکنش نشان دهند و با گفتار و کردار خود نشان دهند که از آن متاثر شده‌اند. (یونسی، 1379: 431)

2-5- شخصیت‌پردازی از طریق وضعیت ظاهر: این نوع شخصیت‌پردازی از آغاز قصه نویسی مورد توجه بوده و به عنوان روشی برای نشان دادن انسانها شناخته شده است. (عبدالهیان، 1380: 80)

3- شخصیت‌پردازی به شیوه جریان سیال ذهن

در این شیوه درون شخصیت‌های داستان بدون هیچ تفسیر و تعبیر ارائه می‌شود؛ بدین معناکه با نمایش عمل‌ها و کشمکش‌های ذهنی و عواطف درونی شخصیت، خواننده غیر مستقیم شخصیت را می‌شناسد. (میرصادقی، 1380: 91)

انواع شخصیت

انواع شخصیت را از منظر اهمیت در پیشبرد داستان، نقش و ویژگیهای روانی و تحول درونی به انواع زیر تقسیم کرده‌اند:

1-انواع شخصیت از نظر اهمیت در پیشبرد داستان به دو نوع شخصیت‌های اصلی که بیشترین نقش را در داستان برعهده دارند و حوادث داستان به تصمیم‌های آنها بستگی دارد و هر بار که در داستان ظاهر می‌شوند، باید بر طرح داستان تاثیر مهمی بگذارند(کارد، 1387: 123) و شخصیت‌های فرعی که هرگاه در طرح داستان به ایفای نقش می‌پردازند با ایجاد شک و هیجان و انتظار، داستان را از مرحله‌ای بحرانی به مرحله بحرانی دیگر هدایت می‌کنند، تقسیم می‌شوند (بیشاب، 1374: 311-310)

2-انواع شخصیت از نظر نقش شخصیتها در داستان به سه نوع شخصیت مخالف که حریف و هم‌اورد جدی شخصیت اصلی و مخالف و معارض اوست و از برخورد این دو شخصیت، کشمکش به وجود می‌آید(داد، 1390: 305)، شخصیت هم‌راز؛ یعنی شخصیتی که شخصیت اصلی در داستان و نمایشنامه به او اعتماد می‌کند و رازهای خود را با او در میان می‌گذارد (میرصادقی، میمنت و میرصادقی، جمال، 1377: 182) و شخصیت مقابل که شخصیتی است که در تقابل و مقایسه با شخصیت‌های اصلی یا شخصیت‌های مخالف قرار می‌گیرد تا خصوصیت‌های آنها، بهتر یا برجسته تر نشان داده شود، تقسیم می‌شود. (همان: 181)

3-شخصیت از نظر تحول درونی در داستان، به دو گونه شخصیت ایستا که در داستان تغییر نمی‌کند و یا اگر تغییری در او رخ دهد، تغییر اندکی است(میرصادقی، 1380: 93-94) و شخصیت پویا، که در اثر تجربیاتی که به دست می‌آورد، تغییر می‌کند و این تغییر در رفتار و عقیده‌اش مشهود است، تقسیم می‌شود. (آرتورسی کلارک و دیگران، 1378: 106)

4-شخصیت از نظر ویژگیهای روانی؛ نیز به دو نوع شخصیت ساده که فقط با یکی از خصلت‌های انسانی خود و یا با خصلتی که آشکارا برخصایص دیگر رجحان دارد در داستان حضور می‌یابند؛ در نتیجه واکنش‌هایشان قابل پیش‌بینی است(فورستر، 1391: 95) و حضور وی در داستان بسیار خرسندکننده است، زیرا نویسنده فقط بخش مهم خصایص وجودی ایشان را به خواننده عرضه می‌کند(وستلند، 1371: 140) و شخصیت همه جانبه که خواننده با چندین بُعد از ابعاد شخصیت وی آشنا می‌شود، تقسیم می‌شود.

خلاصه بخش جبهه و جنگ رمان دل‌دلدادگی

"کاکایی" جوانی روستایی است که در روستای "سیسکو" همراه با پدرنابینایش "آیسوف" زندگی می‌کند. وی به دختر خاله‌اش "روجا" علاقه‌مند است و تاب دوری از وی را ندارد؛ اما پس از آغاز جنگ به سربازی می‌رود و با بی‌قراری، در انتظار بازگشتش به سیسکو و ازدواج با روجا لحظه‌شماری می‌کند، وی از ترس مرگ و نرسیدن به روجا که از او برای ازدواج جواب مثبت گرفته، بیش از حد مراقب جاننش است، به گونه‌ای که سربازان او را دست می‌اندازند. دوست صمیمی کاکایی پسری جنوبی به نام "سمیر" است که خانواده‌اش را بر اثر خمپاره عراقیها در خرمشهر ازدست داده است و نامه‌های روجا را تا قبل از سواد آموختن کاکایی از "ستوان وظیفه" برایش می‌خواند. کاکایی در یکی از مرخصی‌هایش از ازدواج روجا با معلمی به نام داوود که در شهر رودبار زندگی می‌کند، مطلع می‌شود. وی تصمیم می‌گیرد با نارنجکی خانه روجا را منفجر کند؛ اما از تصمیمش منصرف می‌شود و برای همیشه به جبهه برمی‌گردد. از آن پس روحیات کاکایی تغییر می‌کند و به طور جدی به جنگ روی می‌آورد. او به همراه سمیر به عراقیها شبیخون می‌زند و در مأموریت‌های گشتی داوطلب می‌شود و برای نجات دیگران نیز از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کند؛ مثلاً در مأموریتی که همراه با پیرمرد کرد، ستوان وظیفه و سمیر برای کمین کردن در مسیر ماشین جیب عراقیها می‌رود، زمانی که پیرمرد کرد را می‌بیند که از ادامه دادن مسیر ناتوان است، او را کول می‌کند و در همین عملیات است که ستوان وظیفه پاهایش را از دست می‌دهد. در یکی از مأموریت‌های گشتی که سمیر بیش از اندازه به مقر عراقیها نزدیک شده است، سمیر بشدت زخمی می‌شود و علی‌رغم تلاشهای بسیار کاکایی، سمیر به شهادت می‌رسد و کاکایی به هر زحمت شده جسد او را به خط خودی می‌آورد. کاکایی که داوطلبانه در مأموریت‌های خطرناکی شرکت کرده است و با موفقیت توانسته زنده برگردد، توانایی خود را نشان داده است و فرمانده گروهان می‌شود. کاکایی بر عکس سروان مینا که بعد از آتش بس عراقیها، جنگ را تمام شده می‌داند و به حالتهای غیرعادی روانی دچار شده است، به تحلیلهای رادیو درباره تمام شدن جنگ هیچ اعتنایی ندارد. کاکایی با تمام رشادتهایی که انجام می‌دهد، بعد از موفقیت در عملیاتی با اینکه تعداد سلاح و افرادش کم است، تصمیم می‌گیرد، عملیات را بدون اجازه مقر فرماندهی و بی توجه به امکاناتش ادامه دهد که با سربازان عراقی که کمین کرده‌اند، روبه رو می‌شود و به شهادت می‌رسد.

معرفی شخصیت‌های داستان اپیزود جبهه رمان دل دلدادگی

کاکایی (خرس خزری): کاکایی پسری بی سواد و ساده دل است که در روستای سیسکو در کنار پدر نابینایش زندگی می‌کند. کاکایی به روجا، دختر خاله‌اش، علاقه بسیاری دارد و به بهانه‌های مختلفی برای دیدن روجا به خانه خاله‌اش می‌رود. کاکایی با اینکه باید به سربازی برود از رفتن خودداری می‌کند و حتی حاضر نیست خاطرات پسران روستا را که به سربازی رفته‌اند بشنود و به شکار و ماهیگیری می‌پردازد. با شروع جنگ ایران و عراق و شهید شدن چند نفر از سربازان روستا، کاکایی تصمیم می‌گیرد، برای سربازی ثبت نام کند. پس از مدتی بالاخره موضوع علاقه‌اش به روجا را با او مطرح می‌کند و روجا به خواستگاری او جواب مثبت می‌دهد. از این لحظه است که زندگی کاکایی به طور جدی به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول که دوران عاشق‌پیشگی وی و نارضایتی او از حضور در جبهه است که در این دوره کاکایی بسیار محتاط است، هرچند برخی محتاطی او را به معنای ترسو بودن او می‌دانند؛ اما احتیاط وی بیشتر به این هدف است که مرگ باعث نرسیدنش به روجا شود. وقتی کاکایی در یکی از مرخصی‌هایش متوجه می‌شود که روجا با مرد دیگری (داوود) ازدواج کرده است، ابتدا تصمیم می‌گیرد با انداختن نارنجکی در خانه روجا او را بکشد؛ اما هیچ‌گاه نقشه‌اش را عملی نمی‌کند و با مرگ پدرش، آیسوف، برای همیشه به جبهه بر می‌گردد؛ اما دیگر کاکایی همان کاکایی سابق نیست و از این لحظه دوره دوم زندگی کاکایی که دوران دلیری و وابستگی او به جبهه است، آغاز می‌شود. از این پس نه تنها کاکایی دیگر برای نجات جان خود پناه نمی‌گیرد؛ بلکه برای نجات جان دیگران نیز جان خود را به خطر می‌اندازد و ایثار می‌کند. کاکایی در بیشتر مأموریت‌های مشکل، داوطلب می‌شود و عملیات را بخوبی به پایان می‌رساند، به درجه فرمانده گروهانی می‌رسد. در آخر نیز برخلاف دستور مقرر فرماندهی با افراد و سلاح کم به سمت "سربل ذهاب" می‌رود تا آتشبار عراقی‌ها را در آنجا نیز خاموش کند؛ اما عراقی‌ها که مخفیانه گودالهایی حفر کرده و در آنها پنهان شده‌اند، به کاکایی و گروهش حمله می‌کنند و کاکایی در حالی که گلوله کالیبر بزرگی به کتفش اصابت کرده و خون سر و صورتش را پر کرده درحالی‌که خاطرات کودکیش را به خاطر می‌آورد، به شهادت می‌رسد.

سمیر: پسری جنوبی است که پدر، مادر و چهار خواهرش را بر اثر موشک عراقی‌ها از دست داده است. خانواده سمیر وضع اقتصادی بدی داشته‌اند و پدرش باربر شکر بوده است. علت ماندن و شهید شدن خانواده-اش در خرمشهر نیز به خاطر همین وضع بد اقتصادی‌شان بوده است که نتوانسته‌اند شهر را ترک کنند. سمیر که برای انتقام‌گیری از عراقی‌ها به جبهه آمده است، تصمیم دارد تا می‌تواند عراقی‌ها را بکشد. سمیر دوست صمیمی کاکایی در جبهه است و با خواندن نامه‌های روجا محرم اسرار کاکایی می‌شود. وی شجاع و بی

محاباست، به طوری که کاکایی را با خودش همراه می‌کند تا پنهانی به سنگر عراقی‌ها بروند، آنها را بکشند، برایشان تله بگذارند و سلاحهایشان را به غنیمت بیاورند. سمیر، شبی که به همراه کاکایی و دیگران گشتی شناسایی می‌شود، بر اثر گلوله‌ای که به دست و سینه‌اش می‌خورد، بشدت مجروح می‌شود، کاکایی او را به کول می‌کشد؛ اما در راه نیز به سمیر گلوله‌هایی اصابت می‌کند، کاکایی سمیر را به خط خودی می‌رساند؛ درحالی‌که دیگر او شهید شده است. کاکایی با تلاش بسیار جسد او را به خط خودی منتقل می‌کند.

سروان مینا: ارتشی شجاعی است که بسیار به نظم توجه دارد و زمانی که با سمیر برای کشتن دیده‌بانهای عراقی می‌رود، حتی در تاریکی نیز به سمیر تذکر می‌دهد تا لباسش را مرتب کند. وی آنقدر منضبط است که این ویژگی در راه رفتنش نیز نمایان است و هنگامی که راه می‌رود، گویا در حال رژه رفتن است. دیگر ویژگی برجسته وی تسلط نظامی اوست که به او آرامش و خونسردی می‌دهد. سروان مینا که آتش بس عراقیها را باور کرده است و جنگ را دیگر تمام شده می‌داند، با حالت‌های غیر عادی روانی‌اش جنگ را کنار می‌گذارد، ریشه‌ایش را می‌تراشد، به ظاهر خودش می‌رسد و خندیدن را جایگزین جدیت گذشته‌اش می‌کند و به دلیل آسفتگی روانی‌اش به پشت جبهه منتقل می‌شود.

ستوان وظیفه (ستوان سوتی): فردی تحصیلکرده، جوان و خوش‌قیافه است که تازه به جبهه اعزام شده است. میان شخصیت ستوان و فضای جبهه تفاوت‌هایی وجود دارد که گویا ستوان اصلاً هیچ شباهتی به این فضا ندارد، وی که روحیه خاصی دارد نسبت به بقیه شخصیت‌ها متفاوت‌تر است و در نگاهش نیز مشهود است که به جنگ توجهی ندارد و به جای جنگ به تصویرهای لطیف و زیبایی توجه دارد. وقتی کاکایی برای اینکه با خودش خلوت کند به سمت دشت رفته است، نزدیک شدن فردی را می‌بیند که بعد از شنیدن صدایش متوجه می‌شود، ستوان است که نام زنی را فریاد می‌زند. ستوان هیچ‌گاه درباره این زن با هیچ‌کسی صحبت نمی‌کند. ستوان زمانی که به همراه کاکایی و سمیر و پیرمرد کُرد به مأموریت می‌رود، به این دلیل که خسته شده و نمی‌تواند خلاف جهت آب شنا کند، تعادل روحی خود را نیز از دست می‌دهد و بر روی زمین می‌دود که بر اثر رفتن روی مین یکی از پاهایش از زانو و پای دیگرش از قوزک قطع می‌شود.

فرمانده تیپ: جوانی لاغر اندام با بدنی پر از ترکش است، به حدی که شایع شده است، اگر دستگاه مین یاب را به تن او نزدیک کنند، پشت سر هم بوق می‌زند. وی به طور کلی شبیه به طلبه‌های ریاضت کشیده است، او دارای دو ویژگی برجسته است، یکی درک بالایی از مفاهیم دینی دارد و دیگر اینکه از روحیه بسیجی والایی برخوردار است. وی نظم نظامی و قاطعیت دارد و هنگامی که کاکایی با او تماس می‌گیرد و

بدون رعایت قوانین جبهه؛ یعنی رمزی صحبت کردن، تمام خواسته‌هایش را مستقیم بیان می‌کند، فرمانده تیپ با جدیت با وی برخورد می‌کند و یک بار دیگر نیز که دوباره کاکایی از فرمانده تیپ می‌خواهد گروهانش عمل کند، فرمانده تیپ به خاطر کله شقیهای کاکایی دوباره با وی مخالفت می‌کند.

فاروق: کاکایی در مقایسه خودش با فاروق او را پسر یک بازاری پولدار معرفی می‌کند که پس از برگشت از جبهه ماشین و خانه در انتظارش است؛ اما فاروق به دلیل بی‌توجهی به مادیات و روحیه معنوی اش به هیچ کدام از اینها توجه ندارد، وی حتی گودالی کنده است که شبها در آن دراز می‌کشد و دعا می‌خواند و این دعا خواندن روی اخلاقیش تاثیر گذاشته است تا وی خندان و مهربان باشد. فاروق با حمله پایانی کاکایی که منجر به شهادت او و یارانش می‌شود، مخالفت می‌کند؛ اما کاکایی کار خودش را انجام می‌دهد.

حاجی مصطفا: بازاری پولداری است که پسرانش در امریکا زندگی می‌کنند و از همسرش رضایت چندانی ندارد و بیشتر ترجیح می‌دهد در جبهه باشد. وی در ابتدا در مقری که برای رفتن به جبهه نام نویسی می‌کرده‌اند، فعالیت داشته است و در آنجا به کاکایی نماز خواندن را آموزش می‌دهد. حاجی مصطفا که در قسمت آشپزخانه جبهه است، از آنجا فرار می‌کند تا در خط باشد، با تمام مخالفت‌های کاکایی در خط می‌ماند و به آشپزخانه بر نمی‌گردد. در عملیات تصرف آتشبار دشمن مجروح می‌شود و دستش قطع می‌شود. سرگروه‌بان: نامش معمولاً همراه با صفت چاق آورده می‌شود، شخصیتی سوء استفاده‌گر است و لُر بچه را مجبور می‌کند تا ظرفهایش را بشوید و در آخر نیز لُر بچه در همان حین که مشغول شستن لباس سرگروه‌بان است، شهید می‌شود. وی شخصیتی دو رو و منافق دارد، او به کاکایی می‌گوید که به حرف درس خوانده‌ها که همگی کمونیست هستند، گوش ندهد و منظورش ستوان وظیفه است در حالی که جلو روی ستوان می‌گوید که خیلی با صفا و مرد هستی.

پیرمرد کُرد: پیرمردی کرد نژاد است که دوتا از دخترهایش در قبر دسته جمعی دختران روستای گل-خاطر دفن شده‌اند برای انتقام گرفتن از عراقی‌ها تصمیم دارد به نیت دو دخترش دو تا از عراقی‌ها را بکشد، وی فقط در یک مأموریت حضور دارد که همراه با کاکایی و سمیر و ستوان است و بیشتر نقش راهنما را دارد. پیرمرد، افسر عراقی را که زخمی شده به خاطر انتقام گرفتن می‌کشد و نمی‌گذارد زنده بماند و اسیر شود.

لُر بچه: پسری کم سن و سال است که از نگرهبانی دادن می‌ترسد و به همین خاطر مجبور است، کارهایی که سرگروه‌بان از وی می‌خواهد انجام دهد.

شخصیت و شخصیت‌پردازی در بخش جبهه رمان دل‌دلدادگی

شیوه اصلی شخصیت‌پردازی نویسنده رمان دل‌دلدادگی بر مبنای شخصیت‌پردازی به شیوه جریان سیال ذهن است؛ اما در بیشتر موارد، مندنی‌پور از شیوه‌های دیگر شخصیت‌پردازی؛ یعنی شخصیت‌پردازی مستقیم و غیر مستقیم نیز استفاده کرده است. یادآوری می‌شود که این امر شیوه کلی مندنی‌پور در این رمان است و فقط به ایزود جبهه محدود نمی‌شود.

1- شخصیت‌پردازی مستقیم

برخی ویژگی‌های ظاهری و درونی شخصیت‌های رمان دل‌دلدادگی به صورت مستقیم روایت شده است: توصیف مستقیم کاکایی: «کاکایی رسوب خستگی را در استخوانها و مفاصلش حس کرد.» (دل‌دلدادگی: 91-92)

سروان مینا: «سروان مینا، خواب آلود و بی حوصله خندید و نگاه خسته‌اش را برگرداند طرف پنجره.» (ص 139)

سمیر: «چشمهایش درشت، سیاه براق داشت، ریش کم پشت و ابروهای بی‌بوسته، شبیه ابروهای نقاشی امامها.» (ص 142)

ستوان وظیفه (سوتی): «حرفها و رفتار این ستوان به نگاه مایوس چشمهایش و طنین غمگین صدایش نمی‌آمد.» (ص 170)

پیرمرد کرد: «شیارهای بلندی صورت آفتاب سوخته او را چاک چاک کرده بودند.» (ص 347)

2- شخصیت‌پردازی غیر مستقیم

یعنی شخصیت‌پردازی از طریق کنش، گفتگو، وضعیت ظاهری و محیط که خواننده بیواسطه با شخصیت ارتباط برقرار می‌کند.

1-2- کنش

گاه شخصیت‌های رمان دل‌دلدادگی از طریق کنشی که انجام می‌دهند به خواننده شناسانده می‌شوند و خواننده با دیدن عملی که شخصیت انجام می‌دهد، به شخصیت وی از نظر اخلاقی و یا روحی پی می‌برد. شجاعت سمیر را با اعمال او در داستان متوجه می‌شویم؛ مثلاً زمانی که خمپاره‌های دشمن می‌آید، سمیر نه تنها پناه نمی‌گیرد؛ بلکه می‌ایستد و به آسمان و خمپاره‌ها زل می‌زند. وی در هر عملیاتی که حضور داشته

باشد، صرف نظر از اینکه برای چه مأموریتی فرستاده می‌شود، همیشه تصمیم دارد، به خط عراقیها نزدیک شود تا عراقیهای بیشتری را بکشد، شجاعت و نظم گریز بودن او زمانی بیشتر به تصویر کشیده می‌شود که شبانه کاکایی را با خود همراه می‌کند تا به عراقیها شبیخون بزنند. کاکایی که همانند سمیر در ادامه داستان شجاع شده است، شجاعتش با شبیخونهایی که به عراقیها می‌زند و نام خود را روی دیوار سنگر عراقیهایی که آنها را کشته است، می‌نویسد، نشان داده می‌شود. قبل از اینکه خواننده اطلاع پیدا کند که دختران پیرمرد کرد در قبر دسته جمعی دختران گل خاطر دفن شده‌اند، انزجار پیرمرد کرد از عراقیها با کشتن افسر عراقی مجروح نشان داده می‌شود و سپس خواننده متوجه می‌شود که به دلیل شهادت دخترهایش قصد انتقام از عراقیها را داشته است. ستوان وظیفه که شخصیتی درونگرا و احساساتی دارد و همواره روی نیمکتی تنها نشسته است، با فریاد زدن نام زنی در دشت درونگرا بودنش برجسته تر می‌شود، در حالی که وی به هیچ عنوان با هیچ یک از شخصیتها درباره این زن سخنی نمی‌گوید.

2-2- گفتگو

تمام شخصیتها با توجه به سن و تحصیلات و جایگاه اجتماعی که دارند، سخن می‌گویند و گفتگوها متناسب با شخصیتها خلق شده است. سمیر که جنوبی است، در گفتگوهایش با لهجه جنوبی سخن می‌گوید، وی حتی در ترجمه زیارت عاشورا برای کاکایی از عبارت "کا" استفاده می‌کند: «خدا لعنت کند آنهایی که شما را کشتند، خدا لعنت کند آنهایی را که قبول کردند شما کشته شوید، کا...» (ص 567) بیشترین شناخت خواننده از گذشته سمیر و خانواده‌اش از طریق گفتگوهای سمیر با کاکایی است: «...شکر خورده‌ای کاکایی؟ رو کول بابای من گونی گونی پیاده می‌شد از کشتی، پاپتی تو گند نفت تا ننه ام همی براش دختر بزاد، چهارتا دختر زشت و سیاه بی‌جهاز که یک شب همه‌شان دود شدند رفتند هوا.» ستوان که شخصیتی فلسفی و عمیق دارد، در گفتگوهایش به صورت سؤالی صحبت می‌کند و از کاکایی سؤالی خاص می‌پرسد: مثلاً گلوله شبیه چیست؟ «... به این گلوله نگاه کن، شکل چیه؟ ماهی. نه. شکل چیه؟» (ص 192) پیروی کردن ستوان از مقررات در گفتگوهایش با پیرمرد کرد، سمیر و کاکایی و محکم بودن وی برای مبارزه، در گفتگوهایش با کاکایی نشان داده می‌شود. «...یا جنگ تو مشت توست یا تو، تو مشت جنگی، با اولی دوام می‌آوری. هرچی توی کله و دلت داری، باید بگذاری خانوات و با همین یک لباس بیایی، بگیریش تو مشتت که یادت بدهد. من روز اول که آمدم به خودم نمی‌دیدم که اگر یک عراقی جلوم در بیاید، بتوانم بکشمش. اگر آن تفنگی که داده‌اند، دستش نبود که دشمن من و تو نبود.» (ص 191) سروان مینا در گفتگوهایش مشخصه خاص خود را

دارد، بدین ترتیب که عطش همیشگی وی که از عبارت " یک لیوان آب بیار" که معمولاً آن را به کار می‌برد، مشخص می‌شود و یا با هرکسی که صحبت می‌کند، مخاطب خود را "حسن" می‌نامد. می‌توان گفت استفاده مکرر وی از نام حسن شاید به این دلیل بوده که این نام به سبب حضور در بیشتر قصه‌ها نامی شده است که حالت خاص بودن خود را برای سروان مینا از دست داده و اسم عام در نظر گرفته شده است. در مأموریتی که سروان مینا با سمیر می‌رود در نقل قولهایی که سمیر از وی می‌آورد، استفاده سروان مینا از این نام به زیباترین شکل خود می‌رسد: «گفت سرجات باش حسن... اگر دوتا از حَسَن‌های «هوابرد» شیراز باهام بودند...» (ص 268-269) تغییر کاکایی در دیالوگهایش مشهود است، وی که در اوایل جبهه شخصیتی محتاط دارد در انتهای داستان از گفتگوهایش مشخص می‌شود که تبدیل به فرمانده‌ای شده است که شجاعت و قاطعیت خاص خود را دارد، به سربازهایش دستور می‌دهد و برای بهتر عمل کردن آنها با لحنی سخن می‌گوید که به آنها روحیه بدهد: «مثل مار، ماشاءالله. دنبال پستانک سینه خیز نمی‌روی. می‌روی شاه‌رگ بجوی... ماشاءالله.» (ص 564)

فرمانده تپ با بیان داستان اسماعیل و ابراهیم (ع) و صحبت کردن مکرر درباره امام خمینی (ره) روحیه معنوی و بسیجی‌اش نمایان می‌شود و تلفظ آواهای "ه" و "ع" از ته حلق عرب‌دانی و طلبگی او را مشخص می‌کند. در نمونه زیر نویسنده توجه داشته است که به خاطر گوش آسیب دیده کاکایی در جنگ گفتگو را تکه تکه و ناقص بیاورد. «برای اینکه اسماعیل‌ها را از وسط مان سوا کند برای خودش. باقی بلولند... دنیا... هیچ وقت برسد تنت تنگ... به نظرت ... خواهی گُر... حالی که اسماعیل... کارد چسبیده به شاه‌رگش...» (ص 623) فرماندهان و بسیجیان با یکدیگر مهربانانه، مؤدبانه و حتی با تواضع و روحیه معنوی حرف می‌زنند، هیچ‌گاه به یکدیگر ناسزا نمی‌گویند و زمانی که ناسزایی بر زبان می‌آورند، مشخص است که خطابشان به عراقیهاست. طول گفتگوها نیز با توجه به شرایط گوناگون تغییر می‌کند و اگر شرایط عادی باشد، شخصیتها طولانی و واضح گفتگو می‌کنند و در شرایط غیر عادی که معمولاً در شرایطی است که در مأموریت و یا زیر آتش هستند، طول گفتگوها به طور طبیعی کم است و جملات ناقص، مبهم، تکه تکه و... آورده می‌شود.

2-3- شخصیت پردازی از طریق نام

نام‌گذاری شخصیتها با ویژگیهای شخصیتها همخوانی دارد و اگر شخصیتی نامی محلی و غریب دارد، نویسنده معمولا معنای آن اسم را و علت نام‌گذاری شخصیت را ذکر کرده است؛ مثلا کاکایی معنای اسمش را به سروان مینا چنین می‌گوید: «مرغ دریایی جناب سروان» (ص 139) علت نام‌گذاری کاکایی نیز به خاطر شباهت چهره وی به پرندهای است که این نام را دارد، ذکر می‌شود. «می‌گفتند وقتی که به دنیا آمده، اول چیزی که در صورتش توجه همه را جلب کرده، همین دماغ بلند و خمیده بوده... و از آن پس همین نام روی پسرک مانده بود.» (ص 114) سمیر که به معنای افسانه گوست، تمام داستان زندگی‌اش را خودش بیان می‌کند و خواننده با استفاده از دیالوگهای خود سمیر است که با زندگی وی آشنا می‌شود. نام سمیر از نامهای متداول در جنوب است که معمولا در دیگر داستانهای مربوط به جنگ نیز آورده شده است. حاجی مصطفا نیز از بین تمام بازاریهایی که از باد هوا هم پول در می‌آورند، برگزیده شده تا به جبهه بیاید و آبروی جمع حاجیان بازاری حفظ شود، که این موضوع با نامش که به معنای برگزیده است، همخوانی دارد. با انتخاب نام لُرجه که صفتی است که جانشین اسم شده است، نویسنده میان سادگی و کم سن و سال بودن آن شخصیت که سرگروهیان به آسانی می‌تواند از وی سوء استفاده کند، تناسب برقرار می‌کند. ستوان وظیفه در چند جای داستان با نام "ستوان سوتی" آورده می‌شود که علتش می‌تواند، شهرت وی در سوتهایی باشد که در عملیاتها می‌زده است. طریق دیگر نام‌گذاری برخی شخصیتها در این رمان؛ از جمله ستوان وظیفه، سرگروهیان و فرمانده تیپ و ... منصبی است که در جبهه دارند.

2-4- وضعیت ظاهری

وضعیت ظاهری شخصیتهای داستان با ویژگیهای آنها متناسب است، کاکایی چهره زیبایی ندارد و خودش هیچ علاقه‌ای به دیدن چهره خود ندارد. تنها ویژگی مثبت ظاهر کاکایی، اندام تنومند اوست که در خارج از جبهه روجا تنها به این ویژگی کاکایی دلخوش است و در جبهه نیز شخصیتهای زیادی به زورمندی کاکایی اشاره می‌کنند. نام کاکایی گاهی با صفت "خرس خزری" همراه می‌شود که اشاره به قوی هیكل بودن وی دارد. کاکایی به خاطر توانایی بدنی بالایی که دارد بسیاری از کارهایی که دیگران نمی‌توانند انجام دهند، برعهده می‌گیرد. سمیر که سیاه چرده است و چشمهای بزرگ و سیاهی دارد نیز چهره ظاهری‌اش با جنوبی بودنش تناسب دارد. فرمانده تیپ، جوانی بیست و چندساله است که ظاهر طلبه‌ها را دارد حرف و عمل و

ویژگیهای ظاهری‌اش با یکدیگر هماهنگ است و همانطور که در سخنانش بیان می‌کند، پیرو خط امام خمینی (ره) است، بدن پر از ترکشش، باورش به حرفهایش را نشان می‌دهد. سرگروهان معمولاً نامش همراه با صفت چاق است، چاق بودنش می‌تواند راحت طلبی‌اش را نشان دهد که براحتی می‌تواند از لُر بچه برای آسایش خود سوء استفاده کند. پیرمرد کُرد با صورتی آفتاب سوخته و چهره‌ای که گویا مجسمه‌ای سنگی است، توصیف می‌شود که این ویژگی با استواری و صلابت وی هماهنگی دارد. ظاهر سه عراقی که می‌تواند نمونه‌ای از تمام عراقیها باشد، به طور کلی با شکمهای برآمده‌ای توصیف می‌شود که در مقابل بسیجی‌های لاغر قرار می‌گیرند.

3- جریان سیال ذهن

کاکایی در اپیزود جبهه، تنها شخصیتی است که خواننده با لایه‌های درونی ذهن و ضمیرش آشنا می‌شود و شناختی جامع از او به دست می‌آورد. مندنی‌پور برای شکل‌گیری شخصیت کاکایی هم از شیوه حدیث‌نفس و هم از شیوه تک‌گویی درونی استفاده می‌کند. نویسنده در سراسر رمان دل‌دلدادگی، حدیث‌نفسهای را در گیومه و تک‌گویی‌های درونی مستقیم را به شیوه ایرانیک آورده است؛ بدین معنا که عباراتی که در متن با دو گیومه هرچند متفاوت کنار هم ذکر می‌شوند بیانگر حدیث‌نفسهای داستانند. کاکایی با دیدن زن، مرد و کودکی که اسیر بوده و کشته شده‌اند، واکنشی نشان نمی‌دهد و بعد از مدتی که به نامه‌نگاریهای روجا دلخوش است و درگیر این است که زخمی نشود در همان حال که در حدیث‌نفسش به این می‌اندیشد که چگونه فرار کند، به صورت گذرا دوباره زن و مرد و کودک را به یاد می‌آورد. «... بچه سر گذاشته رو پای ننه مرده و مرده. چرا می‌کشند آدم را؟!...» (ص 167) در مورد دختران گل خاطر نیز هیچ دیالوگی از کاکایی درباره آنها آورده نمی‌شود؛ بلکه ناراحتی و تأثر کاکایی از این واقعه نیز در حدیث‌نفسش گنجانده می‌شود. «... تره تنگوله دخترهای گل خاطر... چال شده، سنگ قبر همین پهلوی هم که هستید هم ندارید. سردتان نشد زمستان زیر یک وجب نکوفته خاک؟ خیس شدید؟ ریخت گِلِ قبایتان؟ داد نزدیک دخترها همین وقتی که خاک آمد تو چشمتان تو سوراخ دهنتان. گرمتان نشد تابستان، زیر یک وجب خاک پوک بی بته و دار...» (ص 344) درگیر بودن ذهن کاکایی با این واقعه به صورت حدیث‌نفس کوتاهی نیز نشان داده می‌شود. «... آی دختران گل خاطر..» (ص 365) وی حتی در تک‌گویی زمان احتضارش نیز این واقعه را به یاد می‌آورد.

خواننده با رخداد‌های تاثیرگذار دیگری که کاکایی در آنها حضور دارد، به صورت مستقیم آشنا نمی‌شود، بلکه از طریق تک‌گوییهای درونی و حدیث نفسهای کاکایی است که از آنها مطلع می‌شود؛ مثلاً در شبیخونی که به همراه سمیر می‌رود، به کمک این حدیث نفس می‌توانیم به شجاعت کاکایی و سمیر و محکم بودن رابطه دوستی‌شان پی‌بریم؛ از این رو زمانی که لو می‌رود هرکدام می‌خواهند جرم را خود به گردن بگیرند، از سوی دیگر به اخلاق سروان مینا نیز پی می‌بریم که اگرچه به نظم و قانون اهمیت می‌دهد؛ اما قانون شکنی این دو را که بدون اجازه به سنگرهای عراقیها رفته‌اند چون به ضرر دشمن تمام شده، در خفا تشویق هم می‌کند. نمونه دیگر، جزئیات چگونگی مجروح شدن ستوان وظیفه است که در مأموریتی که با سمیر و کاکایی و پیرمرد کرد برای کشتن عراقیها رفته، زخمی شده است و با احساس و دید کاکایی آورده می‌شود: «... و خون بریزد از نصفه پای ستوان به پشتم و او توی گوشم می‌خندد یا خره می‌دهد از درد که نمی‌فهمم و من هنوز جان دارم... خونت توی آب شُرْشُر می‌ریزد از دوپای بریده‌ات شر شر می‌ریزد توی نهر رفتنی سمت عراقی، عراقی‌ها خونت را می‌بینند، می‌آیند دنبالمان و رد خونت را می‌گیرند و می‌آیند دنبالمان...» (ص 432) ناراضی‌تی شدید کاکایی از حضورش در جبهه قبل از ازدواج روجا با داوود با جزئیاتی که در ذهن وی آورده می‌شود، برجسته‌تر نشان داده می‌شود و خواننده که به کمک کاکایی جنس و شوری خاک جبهه را درک می‌کند و بوها را می‌فهمد، بهتر می‌تواند سختی شرایط جبهه را برای کاکایی درک کند. «...می‌سوزم اینجا که خاکش علف شور دارد، خاکش تلخ است و زیر پوتینهای سربازی سفت شده و دستم به آهن کلاه آهنی که می‌خورد، بدم می‌آید یک جور بدی سرد است شب یک جور بدی داغ است سر ظهر...» (ص 187)

در ذهن کاکایی شخصیت‌هایی آورده می‌شود که در طول داستان به آنها اشاره‌ای نمی‌شود، این شخصیتها معمولاً افرادی هستند که یا توجه کاکایی را جلب کرده‌اند و یا او را اذیت کرده‌اند: «اصفهان‌ها زبل سربازها همه صابون‌هایم را ... غارت کردند... و یک سربازی هست توی سنگرم که بچه تهران است، از صبح با رادیوش صدجا را می‌گیرد تا نصف شب و فردا باز ...» (ص 187) آشنایی دقیق و بیشتر با جزئیات اخلاقی و رفتاری شخصیت‌های دیگر نیز به کمک ذهن کاکایی است. «... سر زانوی شلوارم پاره شده، سرگروه‌بان شلوار نمی‌دهد... کاشکی مثل سمیر نماز بخوانم...» (ص 185)

شخصیت واقعی و باطن کاکایی از طریق گفتارهای ذهنی کاکایی به خواننده معرفی می‌شود، بین آنچه کاکایی در ذهنش به آن باور دارد و نظر واقعی‌اش است، با آنچه بیان می‌کند، تفاوت وجود دارد. زمانی که کاکایی خودش را تقریباً بعمد به خواب زده است تا فرار کند، ستوان به او می‌گوید که باید تا صبح نگهبانی

بدهد. «کاکایی در دل گفت: "خالی می‌بندد." و به زبان آورد: - هرچی بفرمایید جناب سروان.» (ص 141) شخصیت روستایی کاکایی در حدیث نفسها و تک‌گویی‌هایش نیز حفظ می‌شود، توجه کاکایی به گیاهان، اشاره‌اش به باورهای محلی و به کار بردن زبانی که دارای الفاظ محلی است، نشان دهنده شخصیت روستایی و همچنین سطح سواد کم وی نیز هست. کاکایی که از مقیاسهای شهری زمان اطلاعی ندارد، برای اندازه‌گیری زمان از زمان خواب کرم ابریشم استفاده می‌کند. «کرم ابریشم خواب چهارمش را هم خوابید و ما توی راه که می‌آمدیم توی شهرها، مردم برایمان دست تکان می‌دادند و پشت اتوبوسمان صلوات می‌فرستادند. امروزها و امشب‌ها خیلی طول می‌کشند تا تمام شوند.» (ص 176)؛ همچنین «... رنگین کمان که قرمزش زیاد باشد یعنی جنگ و خونریزی می‌شود، سفیدش زیاد باشد ابریشم خوب، سبزیش زیاد باشد محصول خوب زیتون خوب و آفتاب او، طلا طلا...» (ص 134)

کاکایی در دیالوگ‌هایش تکیه کلامی ندارد؛ اما در حدیث نفس‌هایش دو تکیه کلام «به ولای علی» و «تا قیام قیامت» دارد، این دو عبارت، عباراتی است که کاکایی به همراه خودش از روستا به جبهه آورده است و در محیط جبهه هیچ‌گاه از آنها استفاده نمی‌کند. «سرم داد می‌زند سرگروه‌بان و به ولای علی می‌خواهم بزَنَمش.» (ص 129) کاکایی در آخرین عملیاتش که از شدت خستگی بخوبی نمی‌تواند، عراقی‌های پنهان شده را تشخیص دهد، می‌گوید: «بخوابم همین‌جا تا قیام قیامت بخوابم.» (ص 434)

بخش جبهه با شهادت کاکایی به پایان می‌رسد، در این بخش که دربرگیرنده لحظات احتضار کاکایی است، کمتر از حدیث نفس و بیشتر از تک‌گویی درونی استفاده شده است تا متناسب با خستگی و آشفتگی‌اش باشد. در این بخش کاکایی گذشته و بخصوص دوران کودکی و مادرش را دوباره به یاد می‌آورد. «... و یک باد سردی می‌آید، سردتر از آب چشمه می‌خورد به خیسی پشتم و آفتاب می‌خورد به خیسی پشتم هی آفتاب گرم می‌کند هی باد سرد می‌کند و ریزه ماهی‌ها می‌پرند بالا، بالاتر از صورتم... صدای یک زن می‌آید: - کاکایی بیا! کاکایی بیا...» (ص 685)

در جبهه به دو گروه دیگر از شخصیت‌ها اشاره می‌شود که گروه اول از نظر چهره و ظاهر بی‌چهره هستند و هیچ خصوصیت اخلاقی و کنشی ندارند، این شخصیت‌ها بیشتر صداهایی هستند که تنها فایده‌شان در راستای فضاسازی و باورپذیر کردن اثر است. این افراد در هیچ عنصر داستانی دیگری جز شخصیت‌پردازی قابل بررسی نیستند و به همین دلیل در این مقاله به ایشان اشاره مختصری می‌شود. لازم به ذکر است این شخصیت‌ها با عباراتی چون "یکی گفت"، "دیگری"، "صدایی گفت" و با آوردن خط تیره‌ای که نشان

دهنده دیالوگ است و... آورده می‌شوند: «دیگری گفت: یاتاقان زده‌اند.» (ص 91)؛ همچنین: «- به کوره موش خوش آمدید آش خورها.» (ص 172)

دسته دوم گروهی از شخصیتها هستند که با فعل جمع آورده می‌شوند و ویژگیهایشان به همدیگر نسبت داده می‌شود و هر کدام می‌توانند شخصیت و زندگی مخصوص به خود را داشته باشند، این دسته از شخصیتها هیچ دیالوگی ندارند و مانند گروه قبل در ساختن فضا و باورپذیر جلوه دادن داستان موثرند. «به افرادی که دور و برش بودند نظری انداخت. خسته و خوابزده بودند. لباسهایشان غبار گرفته بود. روی صورتشان لایه‌ای از خاک و دود بسته شده بود. چشمهایشان در آن نقابی که یک شبه سرشته شده بود، اگرچه ته می‌زد، ولی انگار پس از دیدن آن همه آتش و خون، به رازی قدیمی بینا شده بود و نمی‌شد به لبهایشان نگاه کرد. داغمه بسته تب بودند لبها، قاچ قاچ و گوشه‌شان کفی غلیظ جمع شده بود.» (ص 661)

انواع شخصیت در بخش جبهه رمان دل‌دل‌دلی

کاکایی شخصیت اصلی و مرکزی این اپیزود است. وی ویژگیهای متفاوتی دارد که او را تبدیل به شخصیتی همه جانبه و جامع می‌کند. کاکایی در همان حال که می‌تواند، عاشق روجا باشد و به خاطر وی بر خلاف میلش از ستوان سواد یاد بگیرد، برای دیدن روجا لحظه شماری کند و حتی از شوق دیدار وی گیج شود و مسیرها را اشتباه برود، در عین حال می‌تواند (پس از بی وفایی روجا و از داو جش با داوود) نسبت به روجا احساس نفرتی پنهان داشته باشد که باعث شود تا تصمیم بگیرد با انداختن نارنجک در خانه‌اش او را بکشد. کاکایی همان قدر که محتاط است و خودش را در سنگر پنهان می‌کند تا از خمپاره‌های عراقیها در امان باشد و حتی برای قضای حاجت نیز از سنگر خارج نمی‌شود، در مقابل می‌تواند آن قدر بی‌پروا و شجاع شود که بی در پی به عراقیها شبیخون بزند و آنها را بکشد. کاکایی شخصیتی پویا دارد، وی که در ابتدا از رفتن به سربازی امتناع می‌کند با دیدن سربازهای شهید شده روستایشان برای رفتن به سربازی ثبت نام می‌کند. برجسته‌ترین ویژگی کاکایی این است که وی در ابتدا که به جبهه می‌رود از هر کسی که با او هم صحبت می‌شود، جرم فرار از جبهه یا اینکه زمان تمام شدن جنگ را می‌پرسد و قصد دارد با تیر زدن به پای خود فرار کند و به حال سربازان بیمار یا مجروحی که از جبهه می‌روند، حسرت می‌خورد و زمانی که کسی زخمی می‌شود از ترس اینکه خودش هم زخمی شده باشد و به دلیل گرم بودن بدنش متوجه نشده باشد به سرعت و وحشت به دنبال خون روی بدنش می‌گردد؛ اما کاکایی تا انتهای داستان این گونه نمی‌ماند. کاکایی که از روجا بی وفایی دیده و پدرش را از دست داده است، دیگر هیچ بهانه‌ای ندارد که به خاطرش بخواهد محتاط

باشد. وی در جبهه نیز شهادت لُرچه را دیده، حرفهای سمیر را شنیده و متأثر شده است، همگی این وقایع باعث شده‌اند کاکایی به طور باور پذیری تغییر کند. وی حتی زمانی که سربازی‌اش تمام می‌شود، در مدت کوتاهی که خارج از فضای جنگ است، هم به دلیل تنها بودن و هم اینکه دیگر نمی‌تواند فضا و مردم خارج از جبهه را تحمل کند، داوطلبانه به جبهه بر می‌گردد. کاکایی دیگر شخصیتی نیست که دیگران بتوانند مسخره‌اش کنند؛ بلکه بیشتر به شخصیتی تبدیل شده است که در دل عراقیها ایجاد رعب می‌کند و افرادش از خشونت نظامی وی حساب می‌برند.

سمیر در اپیزود جبهه شخصیت اصلی محسوب می‌شود و حتی راوی بخش نهم رمان با عنوان " خنپای آب " است و داستان از زاویه دید وی نقل می‌شود، وی با لهجه شیرینش روایت می‌کند که با ستوان مینا همراه شده است تا دیده‌بانهای عراقی را بکشد. در این پی‌رفت، سمیر و ستوان مینا هر دو شخصیت‌های اصلی هستند و دو دیده‌بان عراقی و شش کلاه قرمز عراقی که به صورت جمعی توصیف می‌شوند، شخصیت‌های فرعی هستند. سمیر گاهی برای کاکایی دلسوزی می‌کند و او را از بین سربازانی که مسخره‌اش می‌کنند، نجات می‌دهد و در مقابل، زمانی که کاکایی به دلیل بی وفایی روجا حاضر می‌شود، برای گشتی شدن داوطلب شود، او را به ستوان لو می‌دهد که گشتی شدنش نه به خاطر وظیفه شناسی؛ بلکه به خاطر بهم خوردن ازدواجش است. سمیر در عین حال که می‌تواند برای اسیرهای کشته شده دل‌پسوزاند، در عین حال می‌تواند برای رسیدن به اهدافش و انتقام‌گیری از عراقیها شبیخون بزند و از عراقیها، پولدارها و تمام کسانی که خوش می‌گذارند، نفرت داشته باشد؛ بنابراین سمیر شخصیتی همه‌جانبه دارد. از نظر تحول درونی، سمیر شخصیتی ایستا دارد، وی از ابتدای ورود به جبهه تا زمان شهادتش در فکر انتقام گرفتن از عراقیهاست و در هر عملیاتی می‌خواهد بیشتر از آنچه به او دستور داده شده است، پیشروی کند تا عراقیهای بیشتری را بکشد و در آخرین عملیاتش نیز آن قدر به مقر عراقیها نزدیک می‌شود که به شهادت می‌رسد. کاکایی به سمیر اعتماد می‌کند و از بین تمام سربازان به سمیر که دوست صمیمی‌اش است از علاقه‌اش به روجا می‌گوید و نامه‌هایش را به سمیر می‌دهد تا برایش بخواند؛ بنابراین سمیر نقش شخصیت همراز برای کاکایی را دارد. سمیر نسبت به رابطه عاشقانه و وابستگی زیاد کاکایی به روجا و اینکه کاکایی به خاطر شکست در عشق می‌خواهد داوطلب گشتی شود و جان خود و بقیه را به خطر بیندازد، مخالف است و با هم کشمکش و تعارض دارند؛ پس نقش مخالف کاکایی را نیز به عهده دارد. از سویی دیگر سمیر شخصیت مقابل کاکایی نیز هست؛ چراکه هر دوی آنها موجب شناخت بهتر دیگری می‌شوند.

سروان مینا که تنها در بخشهای مربوط به جبهه حضور دارد، به طور کلی در این اپیزود نیز از شخصیت‌های فرعی است؛ هرچند در پی‌رفتی که با سمیر برای کشتن دیده‌بانهای عراقی می‌رود، از شخصیت‌های اصلی آن پی‌رفت شمرده می‌شود. سروان مینا همانطور که به مسائل مربوط به جنگ تسلط دارد و با خونسردی و مهارت کامل می‌تواند دیده‌بانهای عراقی را بکشد، گاهی اشتباه نیز می‌کند؛ مثلاً زمانی که لُریچه زخمی می‌شود با موافقت برای آمدن آمبولانس مکانی استقرارشان را به عراقی‌ها لو می‌دهد و یا ستوان وظیفه است که به او تذکر می‌دهد و قانعش می‌کند که زمانی که عراقیها به مکان مهمی خمپاره می‌زنند، بهتر است، جواب ندهند تا آنها گمان کنند، اشتباه می‌زنند. سروان مینا با اینکه به نظم نظامی اهمیت می‌دهد و چندین بار از نامنظم بودن لباسهای سمیر ایراد می‌گیرد؛ اما زمانی که کاکایی و سمیر بدون اجازه و خارج از مقررات به عراقیها شبیخون می‌زنند، هرچند در مقابل دیگران آنها را مواخذه می‌کند، ولی در خلوت مهربانی خود را نشان می‌دهد و آنها را تشویق می‌کند و از شجاع بودنشان لذت می‌برد. با توجه به این ویژگیهای سروان مینا می‌توان وی را شخصیت جامعی دانست. سروان مینا تا پایان حضورش در جبهه نمی‌تواند شخصیت متعادل خود را حفظ کند و در هنگامی که خرمشهر آزاد می‌شود و صدام تقاضای آتش بس می‌دهد، شخصیت رسمی خود را از دست می‌دهد، ریشهایش را می‌تراشد و با لبخند و چهره بشاشی که از وی بعید است، تعادل روحی خود را از دست می‌دهد و جنگ را تمام شده می‌داند که به خاطر همین تغییرات وی را به پشت جبهه منتقل می‌کنند، پس شخصیت وی شخصیتی پویا است.

ستوان وظیفه (ستوان سوتی) شخصیت فرعی است که در پی‌رفتی که به همراه کاکایی، سمیر و پیرمرد کُرد برای کشتن عراقیها می‌رود و مجروح می‌شود، جزء شخصیت‌های اصلی آن پی‌رفت قرار می‌گیرد. وی از سوی خشونت نظامی دارد به سربازهای خواب شبیخون می‌زند تا اسلحه‌هایشان را بردارد و آنها را مجازات کند و از سوی دیگر شخصیتی احساساتی دارد که دور از چشم دیگران در دشت نام زنی را فریاد می‌زند. وی شخصیت موقری دارد که در همان پی‌رفتی که به مأموریت گشتی همراه با سمیر و کاکایی و پیرمرد کُرد می‌رود، شخصیت موقرخود را از دست می‌دهد و تقریباً با لودگی باعث مجروح شدن خود می‌شود، ستوان وظیفه شخصیتی همه جانبه دارد. ستوان در دیالوگی که با کاکایی دارد، می‌گوید در ابتدای حضور در جبهه تصور نمی‌کرده بتواند آدم بکشد؛ اما بعد از مدتی این اخلاقتش تغییر کرده است؛ بنابراین وی شخصیت پویایی دارد.

پیرمرد کُرد در اپیزود جبهه شخصیت فرعی است؛ اما در پی‌رفتی که همراه با کاکایی و سمیر و ستوان برای کشتن عراقیها می‌روند و کمین می‌کنند تا جیب عراقیها بیاید، شخصیت اصلی محسوب می‌شود. پیرمرد کُرد

شخصیتی ساده و ایستا دارد. فرمانده تیپ از شخصیت‌های فرعی، مسطح و ایستاست که شخصیت مخالف کاکایی است. وی با کله شقی‌ها و متمرّد بودن کاکایی مخالف است، با یکدیگر جرّ و بحث دارند و خواسته‌های کاکایی را برآورده نمی‌کند. وی نمونه بسیجی‌های پیرو خط امام است، که با دل و جان در جبهه حضور پیدا می‌کنند و شخصیتی قراردادی است. حاجی مصطفی نیز شخصیت فرعی، مسطح و ایستا دارد و نمونه حاجی بازاریهای پولداری است که به جبهه می‌روند و از شخصیت‌های قراردادی است. فاروق نیز در این رمان شخصیت فرعی، مسطح و ایستا دارد. وی مخالف رفتن کاکایی به خط دوم عراقیهاست؛ بنابراین شخصیت مخالف اوست. وی نمونه بچه پولدارهایی است که به پول و امکانات خوب بی‌توجه اند و به جبهه می‌روند؛ بنابراین شخصیت قراردادی دارد. لُر بچه نیز شخصیتی فرعی، مسطح و ایستا دارد و نمونه جوانان ترسو (ترس از نگاهیانی دادن)، مطیع و گوش به فرمان است که هرکه هرچه بگوید انجام می‌دهند. دیگر شخصیت‌های این رمان؛ مثل دیده بان، دو بیسیم‌چی، راننده آمبولانس و... نیز فرعی و ساده هستند. همچنین باید یادآوری شود آن دو گروه شخصیت دیگری که در رمان آمده و نام و خصوصیات ظاهری ایشان در داستان به آشکارا مشخص نیست یا به صورت فعل جمع از آنها روایت می‌شود که در پایان بخش شخصیت‌پردازی به آنها اشاره شده نیز جزء شخصیت‌های فرعی محسوب می‌شوند.

نتیجه گیری

هرچند رمان دل دلدادی مندنی پور کاملترین رمان جریان سیال ذهن فارسی معرفی شده است؛ اما نباید فراموش کرد که وی در این رمان از شیوه شخصیت پردازی تلفیقی؛ یعنی هر سه شیوه شخصیت پردازی مستقیم، غیرمستقیم و ارائه درون شخصیت (جریان سیال ذهن) در کنار هم استفاده کرده که این موضوع در اپیزود جبهه برجسته تر است. مندنی پور در اپیزود جبهه که بخشی کاملاً مستقل است، به جز کاکایی که حلقه اتصال داستان اصلی با این اپیزود است، شخصیت‌های مستقل از داستان اصلی آفریده و متعمدانه شیوه شخصیت پردازی هماهنگ با فضای جبهه را در نظر گرفته است و از آنجا که حوادث و درگیری‌های متعدد بیرونی فضای جبهه اجازه نمی‌دهد، شخصیتها به کشمکش‌ها و درگیریهای درونی خود توجه کنند، در این اپیزود عمدتاً از شیوه شخصیت پردازی غیرمستقیم استفاده کرده است. شهریار مندنی پور که خود در محیط جبهه حضور داشته و فضای جبهه را از نزدیک دیده، شخصیت‌های مختلفی را از تمام نقاط ایران (شمال، جنوب، غرب، مرکز و...) و از بین اقوام مختلف (لر، کرد، فارس، گیلکی و...) در بخش جبهه رمانش وارد کرده است؛ با وجود اینکه هریک از آنها با عقاید و اراده شخصی خود به جبهه آمده‌اند؛ اما هدف مشترک تمام آنها دفاع از استقلال و امنیت کشورشان است. شخصیتها با تمام جوانبشان خلق شده‌اند و همانند انسانهای واقعی دارای ترسها و نقطه ضعفهایی هستند، هریک به لهجه خود حرف می‌زنند، روحیات و اخلاقیات خاص خود را دارند، مطابق با آیه «أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» (فتح/29) نسبت به همدیگر دلسوز و مهربانند، در ارتباط با همدیگر ایثارگری می‌کنند، جانشان را برای نجات دیگری یا حتی آوردن جنازه شهدا به سمت نیروهای خودی به خطر می‌اندازند؛ اما نسبت به دشمن خصمانه رفتار می‌کنند حتی به آنها ناسزا می‌گویند. مندنی پور شخصیت‌های این بخش از رمان را چنان طبیعی ساخته و پرداخته کرده که هیچ‌یک رنگ تصنع و تکلف به خود نگرفته‌اند و همه برای خواننده باورپذیر و دوست داشتنی هستند.

اپیزود جبهه رمان دل دلدادی مانند دیگر بخشهای رمان، دارای پی‌رفتهایی است که باعث می‌شود، شخصیتی که در پی‌رفت اصلی، شخصیت فرعی است در این پی‌رفتها شخصیت اصلی در نظر گرفته شود و به همین دلیل خواننده باید برای شناخت نوع شخصیت دقت بیشتری خرج دهد. در این بخش تعداد شخصیت‌هایی که ایستا و مسطح‌اند از تعداد شخصیت‌هایی که پویا و همه جانبه‌اند، بیشتر است و از بین شخصیت‌های پویا و همه جانبه، کاکایی نسبت به دیگران پویایی و همه‌جانبگی‌اش مشهودتر است و توجه بیشتری را به خود جلب می‌کند. در این بخش به دلیل مکان داستان که جبهه است هیچ شخصیت زنی به طور جدی حضور ندارد و زنانی؛ مثل روجا و لیلی (مادر کاکایی) و ماتاوا (مهتاب مادر روجا) که نامی از ایشان

برده می‌شود، صرفاً در ذهن کاکایی حضور دارند و به خاطرات وی در گذشته و خارج از جبهه مربوط می‌شوند. زنان دیگر، نیز زنانی هستند که با نامی کلی از آنها یاد می‌شود و شامل زنانی می‌شوند که اسیر بوده‌اند و به شهادت رسیده‌اند؛ مندنی‌پور با کمک شخصیت‌پردازی و خلق شخصیت‌هایی که هرکدام ویژگی مخصوص به خود را دارند، در اپیزود جبهه و جنگ رمانش که ظاهراً با جنگ و حوادث آن ارتباطی ندارد، توانسته است در ساختن فضای جبهه موفق شود و بتواند خواننده را با کمک دلهره‌ها و گفتگوهای شخصیت‌ها و ارائه حوادث و وقایع زنده و پویا در فضای جبهه قرار دهد و به قول خود دین خود را به هشت سال حماسه دفاع مقدس ادا کند.

فهرست منابع

- «قران کریم»

- آبادیان، رسول، (1379)، «هفت گفت و گو»، تهران: کویر
- آرتورسی کلارک و دیگران، (1378)، «هزارتوی داستان: آشنایی با عناصر داستان به همراه چند داستان کوتاه»، ترجمه نسرین مهاجرانی، تهران: چشمه
- آلت، میریام، (1380)، «رمان به روایت رمان نویسان»، ترجمه علی محمد حق شناس، تهران: نشرمرکز
- اخوت، احمد، (1371)، «دستور زبان داستان»، تهران: فردا
- اسماعیل‌لو، صدیقه، (1389)، «چگونه داستان بنویسیم؟»، تهران: نگاه، چاپ سوم
- باختین، میخائیل، (1387)، «تخیل مکالمه‌ای (جستارهایی درباره رمان)» ترجمه رویا پورآذر، تهران:

نشرنی

- براهنی، رضا، (1368)، «قصه نویسی»، تهران: البرز، چاپ چهارم
- بوهم، دیوید، (1381)، «درباره دیالوگ»، ترجمه محمدعلی حسین نژاد، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی
- بیات، حسین، (1387)، «داستان نویسی جریان سیال ذهن»، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- بیشاب، لئونارد، (1374)، «درسهای درباره داستان نویسی»، ترجمه محسن سلیمانی، تهران: نشرزلال
- حنیف، محمد، (1386)، «جنگ از سه دیدگاه: نقد و بررسی بیست رمان و داستان بلندجنگ»، تهران:

صریر

- داد، سیما، (1390)، «فرهنگ اصطلاحات ادبی»، تهران: مروارید، چاپ پنجم
- عبدالهیان، حمید، (1381)، «شخصیت و شخصیت پردازی در داستان معاصر»، تهران: نشرآن
- فورستر، ادوارد مورگان، (1391)، «جنبه‌های رمان»، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگاه، چاپ ششم
- _ کارد، اورسون اسکات، (1387)، «شخصیت‌پردازی و زاویه دید»، ترجمه پریسا خسروی سامانی،

اهواز: نشر رسش

- مندنی‌پور، شهریار، (1377)، «دل دلدادگی»، 2 جلد، تهران: زریاب
- _____ (1383)، «کتاب ارواح شهرزاد: سازه‌ها شگردها و فرم‌های داستان نو»، تهران:

ققنوس

- میرصادقی، جمال، (1380)، «عناصر داستان»، تهران: سخن، چاپ چهارم

شخصیت‌پردازی تلفیقی مندنی‌پور در رمان دل‌دلدادگی

- میرصادقی، جمال و میرصادقی میمنت، (1377)، «واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی»، تهران: کتاب‌مهناز

- وستلند، پیتز، (1371)، «شیوه‌های داستان‌نویسی»، ترجمه م.ح. عباسپورتمیجانی، تهران: نشرمینا.

Acknowledgements

We wish to thank the two anonymous reviewers for their constructive comments

Declaration of Conflicting Interests

The author(s) declared no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship and/or publication of this article.

Funding

The author(s) received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.

REFERENCES

- Abadian, R. (2001), *“Seven Dialogues”*, Tehran: Kavir.
- Abdolahian, H. (2003), *“Character and Characterization in Contemporary Story”*, Tehran: Ann publications.
- Alout, M. (2002), *“The Novel by narration of Novelists*, Translated by Ali Mohammad Haghshenas, Tehran: Markaz Publications.
- Artthursi, C. & others (2000), *“The Maze of Story: Familiarity with the Elements of the Story, along with Several Short Stories”*, Translated by Nasrin Mohajerani, Tehran: Cheshmeh.
- Bakhtin, M. (2009), *“The Conversational Imagination (Queries on the Novel)”* Translated by Roya Pourazar, Tehran: Nei publications.
- Barahani, R. (1990), *“Writing Story”*, 4th edition. Tehran: Alborz.
- Bayat, H. (2009), *“Writing Story of Stream of consciousness”*, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Bishab, Leonard (1996), *“Lessons on Writing Story”*, translated by Mohsen Soleimani, Tehran: Zolal publications.
- Bouhem, D. (2003), *“On Dialogue”*, translated by Mohammad Ali Hossein Nejad, Tehran: Cultural Studies Office.
- Card, O. S. (2009), *“Character and Characterization and Narration”*, translated by Parisa Khosravi Samani, Ahvaz: Rasesh publication.
- Dad, S. (2012), *“The Dictionary of Literary Terms”*, 5th edition, Tehran: Morvarid.
- Forster, E. M. (2013), *“The Aspects of the Novel”*, translated by Ibrahim Younesi, 6th edition. Tehran: Negah.
- [Ghasemi, R. \(2018\). “Elements Review of Da Novel from the Sign of Semantic Perspective”. Journal of Language Teaching, Literature & Linguistics.\(ISSN: 2645-3428\), Vol. 1 \(1\), pp. 121-139.](#)

Mandanipur's Syncretic Personality, in the Del Dadegi (Enamored of Love) Novel

Hanif, M. (2008), *War From Three Perspectives: A Review of Twenty Novels and the Long Tale of War*, Tehran: Sarir.

Ismeilloo, S. (2011), *How to Write a Story?*, 3th edition, Tehran: Negah.

Mandanipour, S. (1999), *Del Dadegi (Enamored of Love)*, 2 Vol., Tehran: Zaryab.

Mandanipour, S. (2005), *The Book of the Spirits of Shahrzad: Structures, Strategies and Modern Stories Forms*, Tehran: Ghoghnoos.

Mirsadiqi, J. & Mirsadiqi, M. (1999), *Glossary of Art of Writing Story*, Tehran: Mahnaz Book.

Mirsadiqi, J. (2002), *The Elements of Story*, 4th edition, Tehran: Sokhan.

Okhovat, A. (1993), *The grammar of the Story*, Tehran: Farda.

Westland, P. (1993), *Story Writing Techniques*, translated by M.H. Abbaspooortamijani, Tehran: Mina publication.